

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سرمدیر: آرش کمانگر شماره 227 یکشنبه اول آذر 1383 21 نوامبر 2004



**میز گرد رادیویی پیرامون
مسائل سیاسی، اقتصادی ایران
با شرکت خاتم یاسمین میظر و آقایان
فریبرز رئیس دانا و محمدرضا شالگونی**
= بخش دوم = صفحه 6

**بیانیه کمیته مرکزی سازمان
کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)**

**به مناسبت پیام تبریک دبیرکل
حزب دمکرات کردستان ایران در
ارتباط با انتخاب مجدد جرج بوش**
در صفحه 11

*** دیدگاه ***

نگاهی به رابطه‌ی جمهوری با سوسیالیسم

= قسمت سوم و آخر =

صفحه 9

فرامرز دادور

نگاهی به صورت بندی تضادهای درونی حاکمیت در دوره جدید و نقش رفسنجانی

تقی روزبه

انتخابات مجلس هفتم که مبین پایان دوره موسوم به دوم خرداد و "بهار اصلاحات" بود، رقابت باندهای درونی جناح حاکم را که در دور گذشته تحت الشعاع آرایش بین دو جناح قرار داشت، به رویارویی در صحنه سیاست کشانده است.

نبرد پیاده نظام ها

نامه پراکنی دوتن از آقازاده ها علی مطهری و مهدی خزعلی را که هر دو متعلق به طبقه سیاسی و اقتصادی حاکم هستند، باید واقعه ای مهم و بدیع در عینی کردن نبردی پنهان بشمار آورد که از مدت ها پیش آغاز شده است. مهم و بدیع از این جهت که پرتوی می افکند به جدال ها و صف آرانی های تازه ای که مربوط است به دوره پس از انتخابات مجلس هفتم. شکاف هانی که تدریجا تکوین پیدا کرده و اکنون در کشاکش فتح خاکریز سوم - قوه مجریه - زمینه بروز یافته است. موضوع جدال مربوط می شود به رقابت و صف آرانی باندهای درون جناح حاکم برای قبضه قوه مجریه در شرایطی که دولت خاتمی از هم اکنون وحتى قبل از فرارسیدن زمان تحویل قوه مجریه عملا فلج شده است. در واقع فلج کردن کامل دولت کنونی و تسخیر سنگر به سنگرمواضع کلیدی آن، بخشی از مبارزه برای قبضه کامل قدرت را تشکیل می دهد که از مدت ها قبل آغاز شده است.

بقیه در صفحه 2

بیانیه سازمانهای غیردولتی زنان درباره برخوردهای اخیر با فعالان نهادهای غیردولتی

• دستگیری تعدادی از فعالان سازمانهای غیردولتی در روزهای اخیر (خصوصا زنان فعال در این عرصه)، بدون توضیح دلیل دستگیری به نگرانی افکار عمومی در کشور انجامیده و فعالانی را که با دلسوزی به کاهش مشکلات دولت و مردم کمک می نمودند را در بهت و حیرت فرو برده است
• ما فعالان جامعه مدنی و سازمانهای غیردولتی اعتراض خود را از روند دستگیری ها اعلام می داریم و خواستار آزادی این افراد، تامین امنیت جانی و همچنین به رسمیت شناختن کلیه حقوق قانونی افراد دستگیر شده، سازمانهای غیردولتی، روزنامه نگاران و فعالان جامعه مدنی از جمله محبوبه عباسقلی زاده، فرشته قاضی و امید معماریان هستیم.
بقیه در صفحه 5

ادامه از صفحه یک

نگاهی به صورت بندی تضادها ...



موضع گیری سرمقاله نویسنده رسالت علیه آن تحت عنوان "بازی باقانون" و اظهارنظرهای مشابه دیگری، نشان می دهد که این ضد حمله به موقع صورت گرفته است. علاوه براین، مهدی خزعلی درنامه خودبا اشاره به خطراتی که کشوررا تهدید می کند، از لزوم مشارکت حداکثری مردم واز قابلیت های رفسنجانی برای عبوراز دوره خطرناک و بحرانی که درپیش روی جمهوری اسلامی قرار دارد، سخن به میان می آورد. و بالاخره با انتقاد به رویکردی که ازسوی آبادگران با متوسل شدن به دستاویزهایی چون جوانگرایی و لزوم چرخش نخبانان درمدریت هائی اجرائی و بسنده کردن روحانیت به نظارت- یعنی همان دستاویزهای خرتنگ کن و توجیه گزانه ای که این روزها، برای قبضه کامل قدرت توسط باندی های لانه کرده درپیت رهبری مورد استفاده قرار می گیرد- ازحضور و مداخله مستقیم روحانیت و نقش آن به دفاع برمی خیزد. او درنامه دوم خویش عملکرد بازوی مطبوعاتی سناد مستقردرپیت رهبری را به منازعه طلبیده و با کنایه ای مبینی براین که هرگز جام واجبی را سرنخواهدکشید، شخص رهبری را مخاطب قرارمی دهد واز او می خواهد که "به ناسی از حضرت علی دستورفرمایند که شمع بیت المال را خاموش کنند".

هم زمان با از برده بیرون افتادن منازعات پشت صحنه، گرچه رفسنجانی ازباب تعارف و نیزفراهم ساختن فرصت گزکردن چند باره، مدعی می شود که ترجیح وی کاندید شدن دیگران است، اما همزمان لازم می بیند مرتباً تکرارکند که اگر چنین کسانی یافت نشوند و اگر نیز نظام ایجاب کند، آواز آمدن به روی صحنه اباء نخواهد کرد. و البته به موازات این تعارفات، با تشکیل جبهه ای از هژواخواهان حضوراودرانتخابات معلوم می شود که اشاره ضمنی او درمورد حضوراحتمالی و مشروطیش، معنائی بیش ازیک تعارف صرف دارد: از دیربازاشتهای رفسنجانی برای تصدی گری مجدد یک دوره کامل ریاست جمهوری بر ناظرین امور پوشیده نبوده است. او همواره براین نظر بوده که 8 سال زمان برای تحقق رؤیاهای بزرگش در بناکردن "تمدن نوین اسلامی" فرصت کمی بوده است. استعاره های وی برای اعلام آمادگی، طبق روال معمول پیچیده و چند پهلوی و درعین حال آمیخته با اقدامات عملی است. در سخنانی به دقت طراحی شده، که فقط از او برمی آید، تنها می کند که رهبر به او درپیش این مسؤلیت خطیر امر نفرمایند. معنای ضمنی نهفته دراین جمله آنست که گویا علیرغم میل شخصیش، رهبری و البته بسیاری از بزرگان نظام تمایل به حضور مجدد وی درصحنه دارند. باین ترتیب می توان گفت که هواداران و مهره های وابسته به او چه در قالب احزاب و شخصیت ها و چه درعرصه مطبوعاتی فعالیت های هدفمند و سازمان یافته ای را برای آماده ساختن فضا جهت حضور رسمی وی شروع کرده اند.

فاکتورهای وجود دارند که به بحث حضور رفسنجانی، بدون آن که به خواهیم درمورد فرجام نهائی آن پیش گوئی کنیم، معنا می دهند و دامنه مجادلات را ازبخت صرف حضور وی فراتر می برند. بهمین دلیل دامنه مجادله اکنون ازگفتگوی صرف حول کاندید شدن یا نشدن شخص رفسنجانی فراتر رفته و شامل نوع و چگونگی سمت گیری نظام و وزن و جایگاه هرکدام از باندهای قدرت در ساختارنظام، درفضای پس از حذف اصلاح طلبان می شود. هدف اصلی این نوشته نیز بررسی برخی مؤلفه ها و روندهائی است که به مجادله های اصلی و صف آرائی های درحال تکوین این دوره معنا می دهند.

بدیهی است که دراصل اعمال بی چون و چرای ولایت مطلقه فقیه بین باندها و جناح های حاکم اختلافی وجود ندارد. برای مقابله با فشارهای بین المللی و رویکرد منفی مردم به رژیم و دریک کلام مقابله با بحران موجودیت، ضرورت فشرده ساختن و یک پارچه کردن اراده حاکمیت از طریق تسخیرسنگرمجلس و قوه مجریه و تجدید سازماندهی قدرت دراستیاست استقرار "حکومت اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی"، هدف بنیادی مرحله جدید است. ضرورت چنین سمت گیری مورد پذیرش همه باندها و گرایشات درون جبهه جناح حاکم است. اما بشرط آن که سهم هریک ازباندهای درونی این جناح درنظرگرفته شود. ولی درچگونگی پرکردن خلأ برآمده از حذف اصلاح طلبان و جایگاه هرکدام ازباندها درساختارجدید قدرت منازعات سختی وجود دارد.

علی مطهری که از رانت سیاسی فرزند یکی از بنیان گزاران جمهوری اسلامی واز پیوندهای نزدیک فامیلی و سیاسی با حلقه کارگزاران بیت رهبری بهره منداست، به خود جرئت داده ودرنامه سرگشاده ای خطاب به رفسنجانی، ازوی تقاضا می کند که از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری منصرف شود. او برای این خواست خود از ضرورت بسنده کردن روحانیون به امر نظارت و سپردن اموراجرائی به دست نسل دوم و میانی یعنی به فوکلی های دست آموزو کارگزارسخن به میان می آورد. و البته درهمان حال فراموش نمی کند که به تردامنی و بدنامی خاندان رفسنجانی در ثروت اندوزی نیز اشاره پرمعنائی بکند. البته رفسنجانی گرگ باران ندیده ای نیست که با این گونه تهدیدها میدان را خالی کند. او حتی پیش ازآن که دامنه این منازعات به صحنه علنی سیاست تراوش کند، با آشنائی به نقاط ضعف خود و خواندن دست رقبای، پیشاپیش به محو آثارمشهود جرم پرداخته و اعلام کرده است که اگرکسی چیزی غیراز آن "قطعه زمین" ناقابلی را که متعلق به من است بیابد، بعنوان نازشخصت همه آن ها را به او خواهدبخشید!

دربرابرحرکت این پیاده نظام متعلق به جناح موسوم به اصول گرایان، حریفان نیز دست بکارشده و پیاده نظامی از تباروی را روانه میدان می کنند: مهدی خزعلی. فردی ازجگه آفازاده ها و فرزند ابوالقاسم خزعلی یکی ارعناصررکین کاست روحانیت. کسی که افتخار حافظ قرآن بودن را بدوش می کشد و همواره یک لنگش به بارگاه امام زمان متصل است و دائم درخواب و بیداری پیغام رسان منویات و دستورات العمل های "آقا" به سردمداران نظام بوده و لنگ دیگرش درمناصب و نهادهای حساسی چون شورای نگهبان و مجلس خبرگان و جامعه روحانیت مبارز دررفت و آمد. آفازاده خزعلی، درنامه خود پاسخ تندى را حواله حریف می کند. اما بجای آن که شخص علی مطهری را مستقیماً مورد خطاب قراردهد، ترجیح می دهد که به سراغ کسانی برود که این پیاده نظام را بحرکت درآورده اند. نامه او خطاب به حدادعادل یعنی یک کارگزار دیش و از طراز کسانی است که بیت رهبری درتدارک کاشتن ماندنی چون او درمنصب ریاست جمهوری است. و ناگفته نماند که قوه تحت زعامت وی، پس ازانتخابات هفتم با بازیافتن جبروت از دست رفته، مجدداً "درراس امور" قرارگرفته و هم اکنون نقش مهمی را در مسطح کردن جاده قدرت برای دست یابی به یک قوه مجریه کارگزار و خدومی چون خود بعهده دارد. آخرین دست پخت آشپزباشی مجلس، تلاش برای تدوین (اصلاح) قانون انتخاباتی است که هدفش دورنگهداشتن "قانونی" حریفان از دست اندازی به قوه مجریه قبل از برخورد باتورشورای نگهبان است. بهره گیری از "چماق قانون"، اکنون دامنگیر خود محافظه کاران هم شده است. محتوای اصلی نامه خزعلی مقابله با تمهید چماق قانون و حاوی سه نکته مهم است: ازیکسو ترفند آبادگران و مجلس تحت قبضه اصول گرایان را در تعیین حد نصاب سنی برای ممانعت از ورود رقبا به صحنه رقابت مورد افشاء قرار می دهد و برآن است که مانع مطرح شدن و تصویب آن گردد. انعکاس گسترده این ماجرا درمطبوعات و



نگاهی به صورت بندی تضادها ...

حرکت بسمت یک پارچه سازی فرصت مناسبی را برای عروج باندی از درون ساخت قدرت بوجود آورده است که یک پارچه گی را نه دراتلاف و تقسیم قدرت در میان باندها، بلکه در قبضه کامل همه قدرت بدست یک باند می بیند. باندی که اگرچه از درجه انزوا و منفوریت بیشتری در نزد عموم مردم برخوردار است، اما بدلیل حضورش در نهادهای

نظامی و امنیتی و نفوذ در نهاد رهبری دارای بیشترین شانس صعود است. حسین شریعتمداری در یک مقاله راهبردی خاطر نشان ساخته است که وقت آن رسیده است که برای اولین بار در طی ربع قرن اخیر، قدرت بطور کامل بدست اصول گرایان بیفتد و آن ها برای یک دوره هم شده مسئولیت هم زمان همه نهادهای نظام را به عهده گیرند. شعرا و تسخیر همه قدرت به دست اصول گراها است.

انتخابات مجلس هفتم هم نشان داد ما شاهد قدرت گیری باندی از حاکمیت در قالب ظهور اولیگارشسی جدید و درهم تنیده ای از قلمرو قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی هستیم. یک تمامیت گرایی در معنا ایخص، فشرده تر و فاشیستی تر از آن چه که تاکنون وجود داشته است. از این رو شاهد حضور یک الیگارشسی برآمده از پیوند تنگاتنگ نهادهای نظامی و شبه نظامی چون سپاه و بسیج با نهادهای و صاحبان شرکت های عظیم اقتصادی، و پیوند این هردو با نهادهای سیاسی و بطور اخص نهاد رهبری هستیم. وجود چنین باندی امروزه به مرحله ای از تکوین و انسجام خود رسیده است که دیگر به تهدیدها و اقدامات پشت پرده اکتفاء نمی کند. اشغال فرودگاه و به پرواز آوردن تهدید آمیز هواپیماهای نظامی، ابطال قراردادهای تجاری و اقتصادی دولت توسط مجلس و لابی های بیرون مجلس، بهم زدن رقابت ها و مناقصه های موجود و دیکته کردن قراردادهای مورد نظراین اولیگارشسی بجای آن ها، داشتن بنادر اختصاصی و غیر قابل کنترل

برای ورود و خروج کالاها، "دستبرد قانونی" یک میلیارد دلاری اخیر به صندوق ذخایر ارزی، داشتن حضور فعال در عرصه انتخابات مجلس و انجام مداخلات سیاسی در حوزه های گوناگون و ده ها نمونه دیگر به روشنی بر تکوین، عروج، و چنگ و دندان نشان این باند مخوف لانه کرده در ساختار جمهوری اسلامی دلالت داشته و از تلاش بی وقفه آن برای تسخیر کامل قدرت حکایت می کند. بی تردید مایه های تکوین چنین اولیگارشسی از دیرباز وجود داشته است اما میزان درهم تنیدگی این سه عرصه در اندازه کنونی از یکسو و پویجران موجودیت رژیم از سوی دیگر بسترنماسبی را برای عروج این باند بوجود آورده است. ضرورت یکدست سازی رژیم برای غلبه بر بحران موجودیت و ضرورت های ناشی از آن برای حفظ نظام، پوشش دهنده خوبی برای برآمد این گونه باندها به شمار می روند. سودای دست یابی به اقتدار اتمی و میلیتاریزه شدن منطقه، برونز و توانائی این اولیگارشسی بسی افزوده است. بی گمان عروج این بخش از حاکمیت به صحنه اصلی سیاست که خود را تحت عنوان اصول گرا می نامد، بسیاری از معادلات و موازنه های درونی و تاکتونی باندهای قدرت را بهم زده و دارای تبعات زیادی است. و قبل از هر چیز به معنای آنست که تجدید سازماندهی قدرت بجای آن که در خدمت منافع عمومی همه باندها و گرایشات و جناح های حاکمیت باشد، در خدمت منافع اخص اقتصادی و سیاسی و نظامی این اولیگارشسی ها و پرمدعا قرار گیرد.

پوست اندازی

در پوست اندازی جدید، جمهوری اسلامی مختصات کمابیش متمایزی از آن چه تاکنون داشته است پیدامی کند: نقش ولی فقیه بیش از گذشته از رهبری جناح ها و باندها به رهبری یک باندمعین متمایل شده و به نوعی سلطنت فقیه و استبداد فردی نزدیک می

شود. روندی که میدان تنفس مراجع تقلید و روحانیون را تنگ تر می کند. ولایت مطلقه در بسترجدید برای اعمال مطلقیت خویش نیازمند ابزارهای کارگزار مانند احزاب فرمایشی، مجلس کارگزار (و در رأس آن ها افرادی مطیع همانند حداد عادل پدربزرگ فرزند خامنه ای) و رئیس جمهور کارگزار (ارقمش ولایتی و یا علی لاریجانی) و کارگزاران مطیع در حوزه های دیگر و بطور کلی بوجود آوردن سلسله مراتب کارگزار ولایت فقیه است. تجدید سازماندهی حکومت اسلامی برمدار "خودی ها" در معنای تنگ و اخص ادبیات سیاسی اصول گرایان، هدف الیگارشسی فوق است. در حوزه اقتصادی خواهان نوعی سرمایه داری شبه دولتی و شبه خصوصی می باشند که نه دولتی به معنای معمول آن است و نه خصوصی به معنای متعارفش. در اقتصاد فوق مرز کیفی بین خصوصی و عمومی وجود ندارد و ویا دوخته شدن کیسه پول این هردو به یکدیگر پیوند تنگاتنگ آن ها، عملاً عرصه عمومی در خدمت عرصه "خصوصی" قرار گرفته و با سازمان دادن یک اقتصاد "خودی" بدترین و فاسد ترین حالت ممکن متحقق می گردد. در یک کلام می توان گفت که "خودی" کردن عرصه اقتصاد، سیاست و فرهنگ هدف اصلی این حضرات را تشکیل می دهد. الیگارشسی فوق در عرصه سیاست داخلی طرفدار سرکوب و انسداد کامل حتی به درجاتی برای باندها و جناح های رقیب است. از نظر اجتماعی مدافع جداسازی (آپارتاید جنسی) و مقابله با فساد از طریق بکارگیری تنبیه و خشونت و مقابله تمام عیار با شکل گیری و حضور جامعه مدنی و مستقل از دولت است. آن ها وجود یک جامعه عرفی و مدنی، پلورالیستی و مستقل از دولت را بزرگترین خطر متصور برای نظام می دانند. در سیاست خارجی مخالف و داشتن رابطه عادی با آمریکا بوده و خواهان اقتدار اتمی است. و اساساً جایگاه کنونی و آینده خود را در گرو میلیتاریزه کردن هرچه بیشتر فضای جامعه دانسته و البته همه این ها را با چاشنی شعارهای بنشدت راکارانه در دفاع از عدالت

خواهی همراه می گرداند که خوشبختانه حنایش هیچ رنگی ندارد. باین ترتیب صعود باند تمامیت خواه تر و فاشیستی تر جمهوری اسلامی، و تلاش آن برای چیرگی و فرادستی بر سایر باندها و نیز مقابله با آن، محتوای منازعات و مجادلات کنونی را تشکیل می دهد.

مواضع رفسنجانی

در مقابل آن نگاهی به مواضع رفسنجانی در یکسال اخیر نشان می دهد که او با برخی از روندهای فوق به مخالفت برخاسته است: در حوزه اقتدار ولی فقیه با طرح شورای رهبری بر آن است تا میان اقتدار ولی فقیه و روحانیت بالانسی بوجود آورد. در حوزه اقتصادی خواهان ادامه و تکمیل سیاست تعدیل اقتصادی است. در حوزه سیاست خارجی او مدافع عادی سازی رابطه با دولت آمریکا و خارج کردن چاشنی انفجاری بحران هسته ای و بطور کلی کنترل دامنه بحران است. و در عرصه سیاسی هم چون گذشته مخالف توسعه سیاسی و آزادی بوده و به نوعی تسامح کنترل شده اجتماعی باوردارد. او اخیراً در دیداری با مجمع متخصصین، خطوط اصلی سیاست مورد نظر خود را که حاوی انتقاد ضمنی به مواضع حریف است چنین بیان کرد: "ایجاد فضای تعادل نسبی (در داخل) و تعامل جهانی به جای دشمن تراشی... در صورت ادامه نزاع های داخلی نه تنها سرمایه ها وارد کشور نمی شود بلکه موجبات فرار سرمایه از کشور را فراهم می سازد. چالش اصلی در داخل جامعه تعارض افراطی است که در ربع قرن انقلاب اسلامی سابقه نداشته است. و لازم است که همه نیروهای وابسته به انقلاب و کشور کوشش کنند تا فضای تعارض جای خود را به هماهنگی و تعاون نسبی بدهد. در غیر این صورت به استقبال خطر می رویم. او تأکید می کند که باید تصمیم های اساسی و شجاعانه گرفته شود." اولیته به این که این تصمیم های "شجاعانه" چه هستند، اشاره ای نمی کند. ولی می توان حدس زد که یکی از آن ها، فیچپی کردن بال افراطی هاست. بال افراطی های اصلاح طلب را جناح حاکم فیچپی کرده است. اما سؤال این است که چه کسی می خواهد و می تواند بال افراطی های تمامیت خواه را فیچپی کند؟



نگاهی به صورت بندی تضادها ...

پایگاه رفسنجانی در دوره جدید

قبل از هر چیز باید گفت که او پشتوانه اصلی خود را از یخشی از روحانیت می گیرد. سپس احزاب و نیروهای چون کارگزاران، حزب کار اسلامی، خانه کارگر، حزب اعتدال و توسعه و رفاه ملت، جمعیت جوانان انقلابی و مجمع متخصصین و چندین تشکل مشابه دیگر... از او حمایت می کنند. دیدار اخیر 50 نماینده مجلس با او و حضور 80 نماینده مجلس در سمیناری که در مشهد برگزار شد، گوشه هائی از پایگاه نفوذ وی در میان بالائی ها و تشکل های وابسته به حکومت را نشان می دهد. علاوه بر آن رفسنجانی در میان نیروهای بینابینی اصلاح طلب نظیر شمس الواعظین و مسعود بهنود و... کسانی که از دیرباز در وجود وی رهبری مقتدر و توسعه گرا را جستجو می کرده اند، دارای نفوذ هست. بیانیه اخیر 11 اقتصاددان مدافع بازار آزاد و سیاست تعدیل اقتصادی مبنی بر برابرز نگرانی از روندهای موجود نیز به نوعی حمایت از مواضع اقتصادی وی محسوب می شود. علاوه بر این، پس از انتخابات مجلس هفتم خبرهائی دال بر تماس و گفتگوی رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی با رفسنجانی و حمایت ضمنی آن ها از رفسنجانی و تشویق وی به کاندید شدن انتشار یافتند. او مطبوعات مدافع خود را نیز دارد و روزنامه شرق عملاً جای همشهری سابق را گرفته و به تربیون حامی وی تبدیل شده است. علاوه بر این ها، موضع گیری کسانی چون غفوری فرد و باهنر و نیز امیر محبی سردبیر روزنامه رسالت نشان می دهد که او دارای حامیانی از میان "اصول گرایان" نیز هست.

نگاهی به گذشته رفسنجانی نشان می دهد که در سیاست های انتلافی وی دارای مواضعی بنسبت ناپایدار و لغزان بوده و همواره متناسب با توازن نیروها و به مقتضای اوضاع و احوال رنگ عوض کرده و به ائتلاف های جدیدی روی آورده است. اما در همه حال در نزد او حفظ موجودیت نظام و تقویت دستگاه ولایت از اولویت مطلق برخوردار بوده است. چنان که در دوم خرداد 76 در برابر محافظه کاران سنتی و تمامیت خواهی که برنامه های تعدیل اقتصادی او را به چالش طلبیده بودند، به حمایت ضمنی از جناح اصلاح طلب روی آورد و حتی به افضاء برنامه آنان برای دستکاری آراء انتخابات ریاست جمهوری پرداخت. ولی در عمل وقتی با اصطلاح زیاده خواهی ها و زیاده روی های اصلاح طلبان و خطر فروپاشی نظام روبرو شد، با انتقاد از آن ها و با دفاع از ضرورت تصفیه صفوف اصلاح طلبان افراطی در ائتلاف مجدد با جناح تمامیت خواه قرار گرفت. و اکنون که با خالی شدن میدان از اصلاح طلبان یک بار دیگر با خطر خروج تمامیت خواهان مواجه شده است، آمادگی ضمنی خویش را برای ورود مجدد به عرصه ریاست جمهوری ابراز داشته است. و با این کار خود نه فقط صفوف درهم ریخته اصلاح طلبان را آشفته تر ساخته است بلکه صفوف جناح حاکم را نیز تا درجه ای دچار آشفتگی ساخته است. گرچه او آمدن خویش را به دامنه بحران و به شکل گیری نوعی اجماع عمومی موکول کرده است، اما بکار بردن همین استعاره ها نشان از جاه طلبی های وی داشته و حاکی از قصد وی برای مداخله فعال در شکل گیری روند های جدید و در راستای پر کردن خلأ حذف اصلاح طلبان بسودمواضع خود است. او البته در این میان امیدوار است که حمایت ضمنی و غیرضمنی اصلاح طلبان را در پشت سر خود داشته باشد.

بی تردید همانطور که خامنه ای و ناطق نوری به عنوان مشاور رهبر و مسئول کمیته هم آهنگی ائتلاف نیروهای خط امام ابراز داشته اند، نفی حاکمیت دوگانه و عدم اجازه بازگشت مجدد به آن و قیصه کامل قدرت توسط اصول گرایان، خط راهنمای جناح تمامیت گرا را تشکیل می دهد. و با توجه به تسلط آن ها بر اهرم های نظامی و تبلیغی و نهادهائی چون بیت رهبری و مجلس و شورای نگهبان بعید است که بخواهند کوچکترین سستی در راه پیمائی برای فتح قدرت به خود راه دهند. بدیهی است، در شرایطی که قرار است انتخابات به یک امر فرمایشی صرف تبدیل شود و در چهارچوب توازن

نتیجه گیری

الف- تشدید بحران موجودیت جمهوری اسلامی ضرورت یکدست شدن و فشرده تر ساختن اراده سیاسی و متمرکزتر کردن دستگاه سرکوب را هموار ساخته است.

ب- فشرده سازی فوق نه از طریق جذب و همگرایی باندها، نیروها و جناح های درونی جمهوری اسلامی بلکه

از طریق برآمد و سلطه یک باند دارای منافع مشخص سیاسی، اقتصادی و نظامی با گرایشات تمامیت خواهانه ترو فاشیستی تریسلسه مراتب اهرم قدرت و اداره نظام به شیوه برکمارتی کارگزاران مطیع و خودی ازسوی بیت رهبری (هم چون الگوی خلافت) صورت می گیرد.

ج- وهمین مسأله موجب نگرانی بخشی از روحانیت و طیف های گوناگونی از نیروهای سیاسی وفادار به حاکمیت گردیده است که با عروج اولیگارشلی فوق منافع سیاسی و اقتصادی خود و آینده نظام را در خطر می بیند. رفسنجانی بعنوان یکی از مهره های کلیدی نظام و از زمره معدود کسانی که دارای مصونیت آهنین است، به عنوان چتری برای گرد هم آئی این نیروها عمل می کند.

د- اشتباه است اگر فکر کنیم که هدف رفسنجانی فقط به آمدن شخص خودش به روی صحنه انتخابات خلاصه می شود. او حتی اگر به هردلیل و از جمله به دلیل چانه زنی ها و بندوبست های پشت پرده که از خصوصیات بارز وی بشمار می رود، خود مستقیماً وارد صحنه انتخابات نشود پیاده نظام و لشکرانش را برای سهم خواهی در فضای پس از خلغ ید کامل اصلاح طلبان وارد صحنه نبرد سیاسی خواهد کرد.

ه- رفسنجانی گرچه روی حمایت اصلاح طلبان شکست خورده و از قدرت رانده شده سرمایه گذاری کرده است، اما در میان مردم از پایگاهی برخوردار نبوده و به عنوان متحد پایدار و مورد اعتماد جناح حاکم مهره سوخته ای پیش نیست. او فقط بر آنست تا صفوف به هم ریخته اصلاح طلبان حامی نظام را بصورت سیاهی لشکر در خدمت تأمین منافع باندی خویش بکار گرفته و نظام را از گردنه های بحران عبور دهد.

* در احادیث مذهبی آمده است که در جهنم خدا، چنان ماران وحشتناکی وجود دارند که راه یافته گان به جهنم از ترس آن که میادای طعمه آنان شوند، به مارغاشیه واقعی پناه می برند. جمهوری اسلامی اگر وعده نسیه بهشت را به آخرت حواله می دهد، اما در حال برپا کردن وعده نقد جهنم بروی همین زمین است. و اگر جنبش مردمی و نیروهای دمکرات و رزمنده فرجه بقاء را به آن بدهند، به راستی جهنمی برپا خواهد کرد که در آن همه ترجیح خواهند داد که از دست ماران هولناک، به مارغاشیه پناه برند. خدا چنین روزی را نصیبمان نکند!

میز گرد رادیویی

با شرکت خانم یاسمین میظر و آقایان فریبرز رئیس دانا و محمدرضا شالگونی

پیرامون مسائلی چند گانه : انرژی اتمی ، نقش اروپا و آمریکا ، خصوصی سازی ها و تاثیر آن بر اقتصاد کشور و

= بخش دوم =

توضیح :

آقای سعید افشار یکی از برنامه سازان رادیو برابری اخیرا در میزگردی مشترک با خانم یاسمین میظر عضو هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری و آقایان فریبرز رئیس دانا استاد دانشگاه ، کارشناس امور اقتصادی در ایران و محمدرضا شالگونی از کادرهای سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) پیرامون رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی ، برنامه هسته ای حکومت اسلامی و کشاکش غرب با آن ، خصوصی سازی ها و پیامدهای آن بر اقتصاد ایران و زندگی مردم و پاره ای مسائل مهم دیگر صحبت داشتند.

هفته نامه راه کارگر به لحاظ اهمیت مطالب مطروحه در این میز گرد و نگاه شرکت کنندگان به مطالب مورد بحث ، طی چند شماره عین گفتگوها را با پاره ای تغییرات گفتاری به نوشتاری عینا ، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهد . در این شماره بخش دوم این میزگرد را ملاحظه می نمایند .

خوشحال می گردیم که خوانندگان نشریه، پیرامون این سلسله مطالب رادیویی که به تازه گی در دستور کار ما جای گرفته ، نظرات پیشنهادی و انتقادی خود را با ما در میان گذارند .

هفته نامه راه کارگر

سعید افشار : آقای اشالگونی ، شما صحبت های آقای رئیس دانا را شنیدید، آیا در این رابطه نظر خاصی دارید؟

محمد رضا شالگونی : با تائید بسیاری از بخشهایی صحبت آقای رئیس دانا ، من معتقدم که در این شرایط ، داشتن انرژی هسته ای اصلا به صرفه مردم ایران نیست . این ممکنه که در عالم انتزاع و در حالت کلی ، مثلا انرژی هسته ای با صرفه تر باشد ، آنهم برای کشوری که دموکراسی وجود دارد ، دولت پاسخگو دارد ، تاکید می کنم : آن مفروضاتی که آقای رئیس دانا خودشان بدستی مطرح کردند ، یعنی اراده واقعا مردمی و توده ای وجود داشته باشد . ولی ما دولتی داریم که اصلا خودش غاصب است . مردم ایران بزرگترین قربانی این دولت هستند . درست است که امپریالیسم زور می گوید - من در گفتار دور اولم ، توضیح دادم - که آنها یعنی (هم امپریالیسم و هم صهیونیسم) نقشه دارند و چه بیدادهایی در منطقه ما انجام می دهند ، اینها همه درست ! ولی در ایران معضل بزرگ مردم ما ، قبل از همه ، خود همین جمهوری اسلامی است . این نظام بزرگترین قربانیست ، همین مردم ایران هستند ، ما بایستی اینرا در نظر بگیریم و از یکدیگر ببرسیم : آیا در این شرایط زمانی و مکانی مشخص که ما

در آن قرار داریم ، کورس گذاشتن اینطور، منافع مردم ما را تامین می کند ؟ حالا فرض کنیم همان انرژی اتمی باشد و جمهوری اسلامی اصلا بطرف سلاح هسته ای نمی رود !! که بنظر اینطور نیست - چرا که تمام قرائن نشان می دهد که این نظام - همانطوریکه فریبرز رئیس دانا گفتند - اگر این مخفی کاریها و شلوغ کاریها وجود دارد ، معلوم است که می خواهند جاهایی یک کارهایی بکنند و جمهوری اسلامی اصلا بعید هم نیست که چنین کارهایی بکند . البته من و شما نمی توانیم ، بدانیم در کشوری که همه چیز سری است ، دقیقا حالا به یک چیزی دست یافته اند و طرحشون هم جلو می رود . ولی جمهوری اسلامی علی القاعده در این جهت حرکت می کند ، ولی حتی اگر همین نقشه را نمی داشت و در جهت انرژی به اصطلاح صلح آمیز هسته ای بود ، بنظرم باز هم به ضرر مردم ایران است ! من دارم این را مطرح می کنم : اصلا در کشوری که دولت پاسخگو وجود نداشته باشد ، اگر یک نشست هسته ای صورت بگیرد ، اشعه رادیو اکتیو ، انطوری که در چرنوبیل اتفاق افتاد ، ما چه خاکی به سرمان خواهیم زد؟ آنهم در کشوری که منابع وسیع انرژی داریم . الان ایران دومین ذخیره گاز جهان را دارد ، منابع عظیم نفتی دارد ، ما باید به این توجه کنیم ایران کشور درمانده ای از لحاظ انرژی نیست که بخواهد دستش را بطرف انرژی هسته ای دراز کند!

سعید افشار : یعنی شما برنامه انرژی هسته ای را برای یک دولت دموکراتیک هم رد می کنید؟

محمد رضا شالگونی : علی القاعده آری ! می دانید در تمام کشورهای غربی ، جریانهای مترقی ، سبز ها ، گروههای چپ ، از امتیزه شدن انرژی دفاع نمی کنند ومخالفت می کنند . مثلا می دانید در فرانسه ، وقتی چپ ها قویتر شدند ، چقدر فشار می آوردند که نیروگاههای هسته ای را ببندند و سعی بکنند که دولت انرژی هسته ای را کاهش بدهد . اصلا فرض کنیم که اینطور هم نباشد و این انرژی به صرفه باشد ولی به دلایلی که بر شمردم در کشوری بمانند ایران بصرفه نیست . باز هم تاکید می کنم : ما اصلا دولت پاسخگو نداریم ، دیگر اینکه منابع انرژی وسیعی درایم و مهم تر و آنی تر از همه ، این طرح اصلا یک دولت پر خرج وحشتناکی را بوجود می آورد، آنهم با این برنامه های گل و گشاد و آیت الهی سازی ، با سربازان امام زمان سازی که اصلا امکان جمع و جورکردنش نیست . مثلا آن دوازده (ساله) که امپریالیستها کشور عراق را بشکل وحشتناکی در محاصره اقتصادی قرار داده بودند ، اگر همان ماجرا در مورد ایران ، اتفاق بیافتد ، دو باره می برسیم : ما چه خاکی بر سرمان بریزیم ؟ عراق در همسایه گی کشورمان نمونه جالبی است و با همین ادعا به آن حمله کردند . حالا اینکه آنها قصدشان چیز دیگری بود . روشن هم است که قصدشان چه بود ولی اگر همان مصیبت را بخواهند بر سر مردم مان بیاورند ، ما چه باید بکنیم ؟ درست است که در این شرایط مردم ما حکومتی که پاسخگو باشن ندارن . این رژیم غاصب حاکمیت ما است و غاصب حق ما ولی مردم ایران برای مبارزاتشان ، در این لحظات به این فعالان دمکرات ، فعالان طرفدار آزادی ، مخصوصا طبقات پائین به اینها و همگامی آنان احتیاج دارند . و بر این میان قربانی تمامی اینان خواهند داد . آن ۵۰۰ هزار نفری که در محاصره ۱۲ ساله عراق نابود شدند، یا ۱۰۰ هزار نفری که در اشغال عراق نابود شدند ، غالبا طبقات پائین هستند . آدم های پولدار ، متمول و طبقات بالا ، در این میان ککشان نمی گرد ! بنابراین در صورت وقوع چنین حادثه ای ، چه خاکی باید برسر خود بریزند؟ بنظرم فعالان اینها ، باید مخصوصا در خارج ازکشور و در داخل - می دانم که در داخل شرایط بسیار مشکل و حساس است - ولی باید همه این مسئله را مطرح کنند: آیا ایرانی ها ، آنهم بعنوان یک ملت یا مردمان یک کشور ، حق دارند در این رابطه تصمیم بگیرند ؟ یا در شرایط موجود حکومت اسلامی ، رفراندمی را در این زمینه که واقعا اراده مردم را بیان کند ، طلب نمایند ؟ البته برای ما روشن است ، که این خواست نه اتفاق خواهد افتاد و نه جمهوری اسلامی ، خواهد گذاشت که رفراندمی صورت گیرد . ولی این مهم است که خوب روشن گردد : آیا ما هفتاد میلیون



میز گرد رادیویی

ایرانی ، می خواهیم که در این شرایط ، انرژی اتمی داشته باشیم یا نه؟ من در پاسخ به این سؤال ، بعنوان یک فرد ایرانی - صرفنظر از این که نظرمردم چه باشد - با صدای بلند اعلام می کنم :

داشتن این انرژی هسته ای به نفع ما نیست و در این شرایط برای مردم ما مصیبت زا می باشد!

سعید افشار : دوست عزیز یاسمین میظر در این زمینه، شما هم نظرتان را کوتاه بیان کنید تا به موضوعات بعدی بپردازیم.

یاسمین میظر: من به یکی و دو نکته کوتاه اشاره می کنم . اول اش اینکه ، در اصل درست است که کشورها باید انرژی خودشان را تهیه کنند و به هر نوع انرژی دست پیدا کنند، ولی تجارب حتی کشوری چون بریتانیا که اصول امنیت و بهداشت کار ، بمراتب جدی تر از خیلی کشور اروپایی است ، آتش سوزی مثل سیسکل (نیروگاههای اتمی در شمال شرقی انگلیس) که اصلا به وسعت چرنوبیل هم نبود، برای دهها سال بیماری سرطان را در آن منطقه چند برابر کرده است . علاوه بر این ، زیاله اتمی که از این نیروگاهها خارج می شود ، همچنان از نظر علمی راه حل درستی برای دفن زایعات آن وجود ندارد . حتی در نهایت کشورهای اروپایی از این کشور به آن کشور و معمولا به مناطق بدبخت تر جهان ، بطور کلی انتقال می دهند . همه این ها خطرناکی است که به اندازه کافی مطالعه نشده و تاریخ به اندازه کافی جلو نیامده است که ما بدانیم که تاثیر تخریبی این زیاله های اتمی بر محیط زیست و مردمی که در آن منطقه زندگی می کنند ، چگونه است ! اما در این میان ، دومین نکته و توصیه نهایی ام اینست که : بازرسان با ارزیابی از میزان غنی سازی که جمهوری اسلامی در دستور کارشان قرار داده اند که این میزان ، درجه اش به حدی بالاست که نمی تواند ، فقط برای انرژی اتمی باشد . می شود گفت : این میزان از غنی سازی یکی از راههای دست یابی به انرژی اتمی است و این خطرناک می باشد و جای بحث اش هم در این جااست !

سعید افشار: یاسمین میظر از شما متشکرم و ادامه بحث خود را با دکتر فریبرز رئیس دانا پی می گیریم ، شما اگر نکاتی دارید، ادامه بدهید!

فریبرز رئیس دانا : اجازه بدهید که من حرفهایم را تا اینجا یک جمع بندی بکنم . ما مخاطرات ناشی از انرژی هسته ای را می دانیم . ما در ایران در مجله « نقد نو » هم در شماره اولش و نمره دوم که ویژه آموزش کارگران است ؟ که _ الان چاپ شد _ توضیح می دهیم که این مخاطرات چگونه است ؟ ویا اشعه چه است چگونه از تبدیل اورانیوم به مواد دیگر تشعشع صورت می گیرد؟ تا برسد به سلسله شیمیایی دیگر ، و نشان می دهیم که تولید کننده ها و فرا میلیتی ها ، تولید انرژی هسته ای را چگونه به خورد مردم می دهند . و می گویند : ببینید هیچ دودی از اینجا بیرون نمی آید ، حقیقت اینست که : آنقدر این تشعشعات رادیو اکتویته کشنده است ، که با چشم دیده نمی شود . خطر هم در همین است ، حقیقت هم همین است . اگر چیزی با چشم دیده بشود ، باز مردم عادی ممکنه است از آن پرهیز کنند! اینها همه را ما می دانیم . یا دفن زیاله های هسته ای در قزاقستان صورت گرفته ، چه آنچیزیکه در قرقیزستان و آنچه در آفریقای مرکزی صورت گرفته و چه آنچه که بعدا در کشور های ایران ، کره ، مالزی احتمال خواهند داد! اینها تمام مشکلات ما می باشد و ما هم تا حدی به آنها واقفیم . اگر قرار باشد، روزی در ایران به انرژی هسته ای و بود و نبودش رای داده شود ، من بهرحال به زیان انرژی هسته ای رای می دهم ! اما این حرفها ، نافی آنچه که من خدمت شما عرض کردم نیست و آن اینکه : ملت ها ، ملیتهای گوناگون که بر روی اراده خودشان متکی هستند ، این حق را دارند که استراتژی انرژی

را خودشان تعیین کنند . حق دارند همانطوریکه دولت آلمان در صد بالایی از انرژی خود را از انرژی هسته ای فراهم می آورد، دیگران هم همانگونه عمل کنند! اما اگر موازین صلح امیز بین المللی و محیط زیست حکم کرد ، ما نیاستی مثل ایالات متحده آمریکا و استرالیا با مردم جهان لجاج نماییم . آمریکا و استرالیا پیمان کیوتو را ، پیمانی که در واقع روی همین مضرات انرژی هسته ای متمرکز است ، نفی می کنند ، لجاجت می ورزند و چشم در برابر چشم مردمان جهان می دارند و اعلام می کنند : ما محیط زیست را ضایع می کنیم ، اما به دیگران این حق را نمی دهیم ! ما باید بگوییم : در چنین فضای یک طرفه ، داوری نمی شود کرد . در این نظم ناعادلانه جهان ، که اسرائیل و آمریکا چنین عمل می کنند ، کار دولت جمهوری اسلامی نه تنها آن را از بین نمی رود بلکه دارد، آنرا تکمیل می کند . به این ترتیب معتقد هستم در چهارچوب تامین حفظ استقلال و تقسیم منافع ملی ، انرژی هسته ای به لحاظ اقتصادی گرچه ممکنه در چهارچوب برآورد ، هزینه ارزان تر دربیاید - که با این محاسباتی که ما کردیم در می آید - اما با توجه به مخاطراتش ، با توجه به زیانهای بلند مدت زیست محیطی و با توجه به خطر افتادن امنیت ملی و نارضایتی مردم ایران و تحقیقا ناسنجیده شدن نظر مردم ، این انرژی هسته ای در ایران باید متوقف بشود !

سعید افشار : آقای فریبرز رئیس دانا ، اکنون برویم به بحث جهانی سازی . با توجه به اینکه شما از ایران می آید_ از نظر شما ، جهانی سازی چه تاثیر معینی بر روند اقتصادی ایران دارد؟ خاصه خصوصی سازی ها چه پیامدی بر زندگی مردم و زحمتکشانشان کشورمی گذارد؟ البته در این باره صحبت های زیادی شده است . ولی بعنوان یک شاخص مهم و مشخصش ، یعنی پیشرفت نئولیبرالیسم و خصوصی سازی ها ، فقر ، بیکار سازی ، حقوق های عقب مانده و غیره ... می خواهیم ببرسم : این سیاستهای نئولیبرالیستی در غرب هم اعمال می شود یا خصوصی سازی ها در غرب هم بوده است . آیا به همین شکل که در غرب است در ایران معنی پیدا می کنده تفاوت و نشانه هایی دارد؟ آیا این سیاستهای که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نسخه هایی که ارائه می دهند و از دولتها می خواهند، آنچه که در ایران پیش می رود با آنچه در غرب و کشورهای صنعتی پیش می رود ، پیامد هاییشان یکی است ؟ ممنون می شوم که بگوید این تفاوت ها و تشابهات در کجاها هستند و همینطور نگاه خود به پرسشهای چندگانه ام را بفرمایید!

فریبرز رئیس دانا : آنچه که در کشورهای صنعتی غرب اتفاق افتاده است ، یک پدیده تاریخی است . از قبل از انقلاب صنعتی شروع شده و در عصر سرمایه داری سوداگر ، دوره حساب کشی و برویم عقب تر و تاریخ را بررسی کنیم ، بعد می آید به شکل گیری بورژوازی و محکم کردن آنها ، بعد مواضع سیاسی و مواضع نظامی ، بعد مرحله انحصاری و سرمایه داری جهانی پا نهاده که الان عالیترین مرحله امپریالیستی را تجربه می کند . آنچه که الان نوسان دارد ، یعنی بعضی از مالکتهای دولتی را به بخش خصوصی می دهند ، یا اینجا و آنجا دولتها وارد عمل می شوند، این همه به آراء احزاب متفاوت صورت می گیرد . نمونه اش انگلستان که حزب کارگر یا آلمان مثلا سوسیال دمکرات ها قدرت بیشتری پیدا بکنند یا کمتر بشوند . همین حد جابجایی ، یک مقدار نوسان هم روی این مالکیت ، دارایی های از راه تولید بخش خصوصی تاثیرمی گذارد . این یک روند تاریخی در غرب است . اما آنچه که در کشور های کم توسعه الان دارد اتفاق می افتد ، خلاف همان روند تاریخی است . واقعیت این است که در ایالات متحده آمریکا کارشناسان و نظریه پردازان وابسته اعلام می کنند و در ایران هم ، مطمئن باشید که کارشناسان وابسته به نظام هم ، همان ها را دارند اعلام می کنند و آن اینکه : توسعه اختراع آمریکاست ! می گویند : ما برای شما ، خرید توسعه را به ازمان آوردیم و آنرا بر می گردانند به « اصل چهار ترومن » که آمریکا پیشتر آورده بود! می گویند : خودمان این حرف را زدیم ، الان خودمان فهمیدیم که اشتباه کردیم



میزگرد رادیویی

سعید افشار : شما از خصوصی سازی های افراطی صحبت کردید ، می شود گفت : پس شما با حدی از خصوصی سازی موافقید؟

فریبرز رئیس دانا : حدی از خصوصی سازی که من با آن موافقم و صحبتش را می کنم این است که : قرار نیست که مالکیت ها را به بخش خصوصی منتقل کنیم . ما اداره امور واحد های اقتصادی را در موارد معینی که می تواند خیلی گسترده هم باشد ، به دست ابتکارهای خصوصی و به جوانان مان بویژه به تعاونیهای کارگری ، فارغ التحصیلان دانشگاهها و غیره می دهیم . شما بنیاد مستضعفان و جوانان را دارید . سرمایه این نهاد ۲۵ تا ۲۶ درصد از تولید ناخالص داخلی که بحساب نمی آید ، توسط این نهادها و اقتصاد زیر زمینی شکل می گیرد ! خوب بهتر نیست که اختیار عمل و بهره برداری اینها را بدهیم بدست جوانان کارگران بیکار ؟ نه آسمان به زمین می آید و نه زمین به آسمان می رود ، چه کار داریم که می خواهیم ، مالکیت چاههای نفت را بدهیم به دست اطاق بازرگانی یا به دست جمعیت مولفه و غیره ؟

تر ما در برابر طرفداران خصوصی سازی افراطی در این است : مالکیت را منتقل کردن و فروختن این مالکیت ها به سرمایه های خارجی ، که در واقع همه بر سر آن توافق دارند ، ولی چوب آخربخش را هم « مجمع تشخیص مصلحت نظام » زد و قانون اساسی را یکطرفه تفسیر کرد یعنی به میل خودش تغییر داد ، این چه معنی دارد ؟ مثلث کردن نمایندگان فرامیلیتی ها یا سرمایه داری سوداگر ، بر دارایی های عمومی و این از آن چهره ، غیر دمکراتیک حاکمیت چیزی نمی کاهد . تمام بحث من این است - خانم زهرا آراز ، کتابی به زبان انگلیسی دارد - در این کتاب رابطه بین مالکیت و دولت و دمکراسی را بررسی کرده و به کشورهای مختلف نظر داشته و نگاه کرده که فیالمثل در هند ، چنین منافعی وجود ندارد ، که اینکه : دمکراسی را فقط بوزواری می آورد . در سرزمین خود شما ، چنین نیست ، تا الان بوزواری دشمنی با دمکراسی کرد . نشان داده است : چه کسانی مطبوعات را بستند و چه کسانی همین دستاوردهای خرده پای دوره به اصطلاح « اصلاحات » را متوقفش کردند؟ معلوم است ، همان کسانی که الان می خواهند هم مالکیت و هم قدرت و ثروت خودشان را اضافه کنند . بنابراین این نظریات ساده انگارانه که ما برای نجات از دمکراسی یا از دمکراسی ، برای نجات جامعه از دست دولتهای متمرکز و زورگو ، می خواهیم این مالکیت را منتقل کنیم ، این چنین نیست . چون سرانجام وقتی که مالکیت ها به سوداگران و به سرمایه داران وابسته منتقل می گردد . همه آنها بالاخره دولت خودشان را می خواهند که منتقدین را بتوانند ، مهر بی دینی و لائیک و جاسوس و انگهای از این نوع بزنند ! آنها می خواهند با آرامش کارش را بکنند ، برای آنها توسعه اقتصادی ، آرامش معنی می دهد ، انهم آرامش گورستانی ، در این زمینه ما نمونه فراوانی از گفتگو هایشان را داریم . در حالیکه من فکر می کنم : ضامن دمکراسی حق اعتصاب ، تشکل های کارگری که ۱۸۰ درصد با آن بینشی که بگوید : بدهید به دست بخش خصوصی متفاوت است ، مگر نه ، خود من و دسته کم دوستان ما که اینطور می اندیشند ، با گسترش ابتکارات خصوصی و با اجتماعی کردن مالکیت ها مخالف نیستیم . ما به دولتی مقتدر نیازمندیم که اقتدارش فقط و فقط از اقتدار مردم و بویژه بر گزیدگان اهل خرد و اندیشه و آزادیخواه مردم برگرفته شده باشد . این می شود اقتدار در غیر این صورت می شود زور و این زور دو جلوه دارد . اول اینکه : عبارت از زورگویی که با بوزواری و سرمایه داری بوروکراتیک همراهی می کند و دیگر اینکه : این سرمایه داری را منتقل می کنند به دست سوداگران و کمپرادور ها و سر انجام خودشان هم می شوند ، حافظ منافع آنها و داروغه معرکه !!

(ادامه دارد)

* پدیده ای به نام توسعه و ابزار به نام دولت برای پیش گرفتن فرایندهای توسعه وجود ندارد . علم توسعه اقتصادی اصلا وجود خارجی ندارد . امپریالیسم توهم است . یک اقتصاد داریم ، عرضه و تقاضا که با مکانیزم بازار عمل می کند و بهترین اقتصاد دانش ، اقتصاد دان مرده هستند ، چون که نباید دخالت کنند و آن اقتصاد کار خودش را انجام می دهند و این حضرات کارشناس ، دارند اینرا به ارمغان می آورند ، اینها بحث بر انگیز و تردید آمیزتر است ! در ایران ، این خصوصی سازیهای افراطی که الان مطرح می کنند ، یعنی حذف مالکیتهای دولتی ، از دولتهایی که می باید در فرایند تکاملی شان دمکراتیزه بشوند ، نباید رفع مسئولیت از خودشان بکنند ، بلکه باید خودشان کنار بروند و جای خودشان را به دولتهای دمکراتیک بدهند یا به اراده مردم واگذار کنند . ما با این کارها ، داریم امور جاری را بطرف قهقرا می بریم . بدین ترتیب نه تنها اراده دولت را بر آن نمی گردانیم ، بلکه دولت را زورگوتر می کنیم و آن استدلال غلط مبنی براینکه اگر مالکیت ها را اگر از دولت را بگیرد ، دیگر دولت زورگو نیست . من نمی دانم این استدلال از کجا آمده است ؟ آنچه که دارد در ایران اتفاق می افتد ، این است که : مالکیت نفت را که از دولت می گیریم و می دهیم به اطاق بازرگانی ، آن فرایندهای خصوصی سازی ، دنباله آن فرایندهای خصوصی سازی که بوزواری می آید و در دنبال می رود و ابتکارهای گوناگون را ایجاد می کند ، چیزی در کار نیست ! جهان سوم و بویژه ایران در چنبره روابط مرکز - پیرامونی وابسته قرار دارد و یک چنین حرکتی در واقع به عوض اینکه مسئولیتهای را در زمینه های تامین اجتماعی ، عدالت اجتماعی ، حمایت از آزادیهای فردی و دمکراتیک پیش بگیرد ، مسئولیتهای را در جهت توسعه دمکراتیک ، دفاع نوین از توسعه ، برنامه ریزی های دمکراتیک پیش بگیرد ، ما داریم این دولت را حذف می کنیم و بعد هم استدلال کسانی که این دولت را حذف می کنند و می خواهند مالکیت ها را بگیرند و به دست بخش خصوصی بدهند ، این است که : چنین شرایطی دولتها بیشتر دمکراتیزه می شوند و از زورگویی دست بر می دارند . خیلی ساده برایتان بگویم : همه کسانی که این استدلال را می کنند ، یک بار در تمام تاریخچه زندگی شان و در آثارشان و در حرکتیهای اجتماعی شان ، در حضور شان و در منابع تغذیه شان ، در آمد هایشان ، یکبار یک خط از آنها نمی بینی که یکبار از یک زندانی سیاسی و از آزادی اندیشه و بیان دفاع کرده باشند! در وطن ما ایران - چون فرمودید : من از ایران می آیم ، در آن رابطه هم پیشتر صحبت کنم - عرض کنم : این روش ها شناخته شده و ریاکارانه است . مثل تبلیغ دمکراسی پای صندوق رای است که به سالی یکبار انتخابات داریم ، آره اینها ریاکارانه است و واقعیت ندارد . آنچه ما داریم اینست که : دولت زورگو و فلدر بشود و همه چیز را در اختیار خودشان بگیرند و برای تامین منافع طبقات وابسته به خودشان و افسار ستمگر عمل کنند ! در عوض آنچه الان ما احتیاج داریم : دمکراتیزه شدن دولت است . بدین معنی که دولت ، هرچه بیشتر به سمت جامعه مدنی و به سمت جامعه سیاسی ، منطبق باشد و با جامعه مدنی حرکت بکند ، در این میان مالکیت ها اگر عبارتند از مالکیتهای اجتماعی و مردمی ، دولتی دمکراتیک به نمایندگی از طرف جامعه ، مالکیت را بعهده داشته باشند بمانند مالکیت چاههای نفت . باید بگویم : الان اطاق بازرگانی و طرفداران خصوصی سازی افراطی از اصلاح طلبان و محافظه کاران ، هر دوستان ، برسر یک چیز توافق دارند و آن اینست که : این مالکیت را بگیرند و بدهند به دست بخش خصوصی تا جیب شان پرتنشود! در این میان ، اصلاح طلبان و لیبرالها می گویند : این کار را داریم در خدمت دمکراسی انجام می دهیم که امتحان خودشان را برای تحقق دمکراسی تا حال پس داده اند! و این طرفی ها (محافظه کاران) هم می گویند : ما این کار را داریم در خدمت مثلا موازین ایدئولوژیک اسلامی ، انجام می دهیم !

بیانیه سازمانهای غیردولتی زنان درباره برخوردهای اخیر قضایی با فعالان سازمانهای غیردولتی

جمعه ۲۹ آبان ۱۳۸۲ - ۱۹ نوامبر ۲۰۰۴
سایت زنان ایران

به دنبال برخوردهای اخیر قضایی و مطبوعاتی با نهادهای مدنی، از جمله سازمانهای غیردولتی زنان، به منظور تنویر افکار عمومی و روشن شدن اذهان مسئولان، نکات زیر یادآوری می شود:

۱. سازمان های غیر دولتی به عنوان روشی نو برای مشارکت بخشی از مردم، در تعیین سرنوشت خویش و اثر گذاری فعال، بر آنچه در جوامع می گذرد در دنیای امروز اهمیت ویژه ای یافته اند. این سازمانها دارای نقش واسط میان دولت و مردم بوده، مسائل و کاستی های توده مردم را به مسئولین می رسانند.

اگر دموکراسی را مشارکت همه مردم در تعیین سرنوشت خویش بدانیم، تشکل های مردمی، اجتماعی و حرفه ای که برحسب نیازهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... در کشورها شکل گرفته اند، همدلی را که به مفهوم شناخت واقعیت هاست بیشتر و راحتتر می نمایند. این سازمانها در تمام دنیا در نقش های گوناگون تعدیل کننده، فشارآورنده، منتقد و گاه پشتیبان حضوری پررنگ دارند.

سازمانهای غیر دولتی زنان نیز در عرصه های مختلف آموزشی، فرهنگی، مطالعاتی، حقوقی، بهداشتی، روانشناسی، زیست محیطی، امور خیریه، امداد رسانی و... جهت ارتقا وضعیت زنان و توانمندسازی آنان تاسیس شده اند تا از این طریق از بار تصدق گری دولت کاسته و مشارکت زنان را در امور مربوط به خویش افزایش دهند و در انعکاس مطالبات مردم و جامعه زنان به دولت نقش مهمی ایفا نمایند.

۲. جهانی شدن، وجود فناوری های ارتباطی و اطلاعاتی، گسترش مناسبات ملی و بین المللی و نقش تعیین کننده سازمان های غیر دولتی در همه کشورها، ضرورت تبادل تجربیات ملی را در عرصه های دولتی و غیر دولتی در جهت خدمت به منافع ملی و مردم جامعه ضروری می سازد. ارتباط شفاف و نظام مند، زمینه حضور فعال و تاثیر گذار ایران، خصوصا زنان را در مجامع بین المللی فراهم خواهد آورد. مضافا بر اینکه هیچ قانونی شهروندان و سازمان های غیر دولتی را از تبادل آرا و انتقال تجربیات و حتی شرکت در مجامع بین المللی منع نمی کند. چه بسا که حضور پررنگ زنان ایرانی در کنار سایر زنان جهان موجب نگاه واقع بینانه تر نسبت به وضعیت زنان ایرانی خواهد گردید.

همانگونه که در دستور العمل نحوه ثبت، فعالیت و نظارت سازمانهای غیردولتی مصوب هزار و سیصد و هشتاد و دو هیئت وزیران آمده است، تامین بودجه از طریق اجرای طرحهای مشترک با نهادهای بین المللی مورد تاکید قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است. سازمان های غیر دولتی زنان نیز از این موضوع مستثنا نبوده، تعامل با نهادهای بین المللی را در اصول راهبردی خویش قرار داده اند. متاسفانه، با وجود نکات شفاف مذکور در فوق، طبق گفته سخنگوی قوه قضائیه شاهد برخورد با سازمانهای

غیردولتی به اتهام امنیتی و اخلاقی و روند رو به رشد حذف، تهدید و تکفیر آنان هستیم. در حالی که هر ارتباطی نه به معنای جاسوسی و اقدام بر علیه امنیت ملی است! بلکه نهادهای مدنی خود بیش از سازمانهای قضایی دغدغه حفظ امنیت ملی را داشته و مرزهای آن را رعایت می نمایند.

توهم توطئه گری سازمانهای غیردولتی، که ناشی از عدم شناخت صحیح از کارکرد این سازمانهاست، نه تنها به توسعه کشور لطمه وارد می کند و منافع ملی را به خطر می اندازد، بلکه نگاه نامطلوب جامعه بین المللی به ایران را موجب می شود.

۳. دستگیری تعدادی از فعالان سازمانهای غیردولتی در روزهای اخیر (خصوصا زنان فعال در این عرصه)، بدون توضیح دلیل دستگیری، به نگرانی افکار عمومی در کشور انجامیده و فعالانی را که با دلسوزی به کاهش مشکلات دولت و مردم کمک می نمودند را در بهت و حیرت فرو برده است. عدم پاسخگویی مسئولان قضایی نیز به این موضوع دامن زده است. محرومیت متهمان از وکیل قانونی و مغایر مشخص نبودن محل و چگونگی نگهداری آنان که مغایر اصول قانون اساسی، قانون آئین دادرسی کیفری و ماده واحده حقوق شهروندی است، موجب دلسردی و ناامیدی و نگرانی فعالان جامعه مدنی را از پاسخگویی مسئولان نسبت به مطالبات برحق زنان فراهم آورده است. ما فعالان جامعه مدنی و سازمانهای غیردولتی اعتراض خود را از روند دستگیری ها اعلام می داریم و خواستار آزادی این افراد، تامین امنیت جانی و همچنین به رسمیت شناختن کلیه حقوق قانونی افراد دستگیر شده، سازمانهای غیردولتی، روزنامه نگاران و فعالان جامعه مدنی از جمله مجبویه عباسقلی زاده، فرشته قاضی و امید معماریان هستیم. بی صبرانه انتظار پاسخ قانع کننده مقامات و مسئولان کشور را داریم.

امضا کنندگان :

کانون زنان نو اندیش ایران
انجمن روزنامه نگاران جوان
مرکز کارورزی NGO ها
حامی

کانون زنان ایران
حمایت از کودکان و نوجوانان توانیاب

محققین مستقل زنان
جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست
انجمن مسلمانان طرفدار حقوق زن

گروه زنان هماوا
مجله زنان

انجمن نواندیشان ایران (آنا)
کانون هستیا اندیش

مرکز فرهنگی زنان
زنان هشت مارس

کانون زنان زمان

کانون زنان کرد مدافع صلح و حقوق بشر
کانون فرشته های کوچک (قزوین)

کانون زنان فردا (قزوین)

کانون فرهنگ و توسعه پایدار (قزوین)
کانون شرق (قزوین)

* دیدگاه *

نگاهی به رابطه‌ی جمهوری با سوسیالیسم

= قسمت سوم و آخر =

فرامرز دادور

بر اساس این دیدگاه در ارتباط با ایران، که اپوزیسیون آزادی‌خواه آن بسیار پراکنده است، روشن است که بدون ایجاد پشتیبانی معنوی و عملی در میان اکثریت توده‌های مردم، امید زیادی برای شکل‌گیری یک تشکل فراگیر دموکراتیک جهت سرنگونی نظام، وجود ندارد. آن چه که اکنون با مقطع انقلاب 1357 فرق می‌کند، این است که بر مبنای تجربه‌ی تاریخی و ارتقاء آگاهی از سطح بیشتری از جوانب سیاسی/اجتماعی و به ویژه شناخت از حیاتی بودن حقوق دموکراتیک فردی و جمعی، علاوه بر طرح شعارهای حق‌طلبانه مانند آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، شکل حکومت (جمهوری) نیز، می‌باید از حالا مشخص شود. همان‌طور که در خطوط قبل اشاره شد، جنبش چپ آزادی‌خواه که به آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی و در واقع به حق فعالیت سیاسی برای دگراندیشان اعتقاد دارد، تنها در چارچوب یک ساختار دموکراتیک و انتخابی یعنی جمهوری که ارگان‌های سراسری و محلی آن از طرف خود مردم و یا نمایندگان واقعی آنها اشغال شده باشند، خواهد توانست که به جامعه خدمت کرده در جهت انسانی‌تر نمودن مناسبات اجتماعی قدم بردارد. حال اگر شعارها و برنامه‌های جنبش سوسیالیستی، در قبل و یا بعد از تحولات انقلابی مورد پشتیبانی وسیع مردم قرار گرفت و علاوه بر آن در معرض تهاجم تبلیغاتی، سیاسی، مالی و حتی سرکوب امنیتی/نظامی از طرف سرمایه و نهادهای آن قرار گرفت، چه نوع حقوق مدنی و چه نوع ساختار سیاسی، آیا به امکان حفظ و ادامه‌ی حیات تشکل‌های سیاسی آن کمک خواهد نمود. این نوع پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های استراتژیک، می‌بایست در محاسبات سیاسی مبارزان راه سوسیالیسم نهفته باشد وگرنه طرح شعارهای رادیکال ضد سرمایه‌داری و ترسیم آرمان‌های کمونیستی بدون این که به مشخصات اصلی واقع‌گرایانه‌ای از امکان ایجاد ساختار سیاسی و مضمون اجتماعی/اقتصادی در دوران گذار پرداخته شود، جنبش چپ را در حاشیه نگه خواهد داشت.

یکی از مسایل حیاتی در مقابل جنبش آزادی‌خواه، چپ و دموکراتیک، این است که آیا چگونه می‌توان اعتماد توده‌های مردم را که مخالف رژیم حاضر باشند به فعالیت‌های وسیع سیاسی برای ایجاد دگرگونی رادیکال در نظام در جهت آزادی دموکراسی و عدالت اجتماعی جلب نمود. اخیراً، در ایران، در حالی که جریان افتدراگرا و محافظه‌کارتر حکومت با تمرکز قدرت واقعی در دست خود در جهت زدودن آثار رقیق اصلاحاتی در چند سال گذشته قدم برمی‌دارد و ایدئولوگ‌های آن خطر اصلی برای "انقلاب" را واردات اصولی به مانند "دموکراسی" و "حقوق بشر" دانسته تحمیل "ارزش‌های دموکراتیک" به جامعه را بخشی از هدف

"استراتژیک" از طرف غرب در جهت ایجاد "نظم نوین جهانی" معرفی می‌کنند»¹⁸ (احمد توکل، اطلاعات بین‌المللی، 6 سپتامبر) و در جایی که شخصیت‌های حکومتی مثل هاشمی رفسنجانی لزوم "اتحاد در داخل کشور را مهمترین اصل و بهترین تدبیر برای مقابله با دشمنان" می‌دانند (اطلاعات بین‌المللی، 16 سپتامبر)، و باز با توجه به این که در میان اصلاح‌طلبان حکومتی اعتقاد راسخ برای "هم‌پیوندی استراتژیک" در بین جناح‌های حکومتی وجود داشته و از جمله مسئولین اصلی جبهه‌ی مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی میدان فعالیت‌ها را به موازین قانون اساسی حاکم محدود می‌دانند، در آن صورت برای جنبش آزادی‌خواه و ضد استبدادی مردم ایران، تشکیل یک اپوزیسیون دموکراتیک گسترده حول محور: جمهوریت، پلورالیت و لائسیته اهمیت حیاتی دارد. در این رابطه سؤال اساسی در مقابل جنبش سوسیالیستی ایران این است که در صورت تشکیل یک اتحاد فراگیر دموکراتیک حول محور اصول آزادی‌خواهی مثل جمهوریت، لائسیته، دموکراسی و فدرالیسم، گر چه موضع مشخصی علیه سرمایه‌داری گرفته نمی‌شود، آیا چه باید کرد؟

در این جا نظر بر این است که جنبش سوسیالیستی ایران برای مبارزه در جهت اهداف آزادی‌خواهانه، برابری طلب و انسانی، نه فقط به همکاری و اتحاد عمل با بخش‌های آزادی‌خواه و دموکراتیک (ولی نه لزوماً ضد سرمایه‌داری) در میان اپوزیسیون نیاز دارد بلکه برای پیشبرد برنامه‌های عدالت‌جویانه و ضد سرمایه‌داری در فردای انقلاب، نیز، می‌بایست بر مبنای وجود یک ساختار دموکراتیک و انتخابی، یعنی جمهوریت که در چارچوب آن آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی، برای دگراندیشان نهادینه شده باشد، حرکت کند. در واقع در صورت وجود فضای آزاد سیاسی و حقوق دموکراتیک و در چارچوب قوانین تنظیم‌گشته‌ی دموکراتیک است که درجه‌ی رایکالیسم و سمت‌گیری سوسیالیستی در آن به سطح شرکت آگاهانه و خلاق توده‌های مردم در انقلاب بستگی پیدا می‌کند و بر اساس وجود یک شکل عادلانه از ساختار حکومتی می‌باشد که افق‌های مبارزاتی هر چه بیشتر آشکارتر و اهداف سوسیالیستی عربانی‌تر در دیدرس جنبش قرار می‌گیرد.

اخیراً، در ایران مانند بسیاری از جوامع در حال توسعه و به ویژه کشورهای غیر دموکراتیک سرمایه‌داری و یا شبه سوسیالیستی بیرون آمده‌اند و یا این که تحولات دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی در افق دید اکثریت توده‌ها و جنبش‌های مردمی قرار گرفته، مسئله تبدیل سیاسی/اجتماعی به مبحث بسیار حیاتی تبدیل شده است. به ویژه در جوامعی که رژیم‌های ایدئولوژیک "کمونیستی" و یا مذهبی(اعتقادات و برنامه‌های سیاسی خود را به تمامی شئون زندگی مردم، امرانه تحمیل کرده‌اند و به خاطر وقوع تحولات دموکراتیک واکنش‌های یک جانبه‌ی بسیاری از طرف افراد و جریان‌های مختلف در جهت پذیرش مناسبات بازار آزاد و خصوصی سازی، به مثابه‌ی پایه‌ی دیگر "پیشرفت"، در کنار لیبرالیسم سیاسی، با آغوش باز تمایل نشان می‌دهند. نمونه‌ی آن در ایران نوشته‌ی مانیفست جمهوری‌خواهی از طرف یکی از قربانیان (و در عین حال یاران سابق) این رژیم، اکبر گنجی می‌باشد که پیشرفت در جهت آزادی‌های سیاسی و دموکراسی را مشروط به آزادی عمل برای سرمایه و در واقع استقرار نئولیبرالیسم اقتصادی می‌بیند. اما در میان طیف‌های مختلف جنبش مردمی، یقیناً نگرش‌های فلسفی/اجتماعی کاملاً متفاوتی وجود دارد که

کشورهای دیگر و از جمله نوع ویژه‌ی آن در منطقه چپ‌پس (مکزیک) از این قبیل نهادهای دموکراتیک می‌باشد که ظرفیت ایجاد دموکراسی واقعی داشته و در نتیجه با انتخاب آگاه و آزاد خود مردم به عنوان سکوهایی عملی در جهت سوسیالیسم استفاده خواهند شد.

اعتقاد به استقرار يك نظام جمهوری لایك مبتنی بر انتخاب آزادانه مردم و برقراری آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی/شهروندی، از طرف جنبش سوسیالیستی در ایران می‌تواند يك حرکت حیاتی در جهت شروع همکاری‌های سیاسی با سایر جمهوری‌خواهان دمکرات در چارچوب يك تشکل جمهوری‌خواه برای ایجاد تحولات انقلابی دموکراتیک، یعنی سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و بنیاد شرایط عینی و ذهنی برای حرکت آگاه توده‌ها در جهت سوسیالیسم باشد.

پایان

بوجه: بدلیل محدودیت جا، از آوردن زیرنویسهای این مقاله که عمدتاً منابعی به زبان انگلیسی بوده اند، خودداری نمودیم. شما می‌توانید بزودی هر سه بخش مقاله فرامرز دادور را در یک فایل (به همراه 18 زیرنویس آن) در بخش مقالات و دیدگاههای سایت سازمان ملاحظه نمایید.

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49-40-6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

نباید از توجه به وجود حداقل مخرج مشترک‌های سیاسی که در عین حال بسیار اساسی هستند، بکاهد. در میان طیف جمهوری‌خواهانی که به لائیتیسسه و دموکراسی سیاسی معتقدند از کارکرد ساختار جمهوری نیز درک‌های متفاوت وجود دارد. مسئله‌ای که به نظر می‌رسد برای بخشی از جمهوری‌خواهان سوسیالیست ناروشن است، پدیده‌ی تشکیل یک مجلس نماینده گان سراسری مردم (مبتنی بر حق رای همگانی) و نقش آن در فردای انقلاب می‌باشد. همان‌طور که در بخش اول این نوشته اشاره گردید، از نظر بنیان‌گذاران سوسیالیسم و از جمله مارکس، حتی در دوران مابعد انقلاب پرولتری نیز هنوز به وجود مجلس نمایندگان سراسری (National Representative Assembly) نیاز است. منتهی فرق ما بین این ارگان با پارلمان‌های موجود در سرمایه‌داری این است که به خاطر وجود مناسبات استثماري و ناعادلانه و تمرکز قدرت و ثروت در دست نخبانان اقتصادی و حکومتی سرمایه‌داری، پروسه‌ی انتخابات و کارکرد پارلمان، همواره در معرض کنترل و تحمیل قدرت از طرف قدرتمندان اقتصادی و سیاسی قرار می‌گیرد. البته با توجه به ویژه‌گی‌های هر جامعه درجه‌ی کنترل و اعمال قدرت از طرف نخبانان جامعه متفاوت است و برای مثال در اکثر کشورهای اروپایی و برخی از جوامع دیگر در آمریکای لاتین و آسیا انتخابات و ترکیب پارلمان‌ها بهتر از جوامع دیگر به ویژه آمریکا است که در واقع در آن کنگره و مجلس سنا، عمدتاً از طرف دو حزب بزرگ سرمایه‌داری یعنی جمهوری‌خواه و دمکرات اشغال شده است. با این وجود از نگاه جنبش آزادی‌خواه سوسیالیستی که پیشرفت آزاد و آگاه فرد و جامعه را درهم تنیده می‌بیند و به آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی (حقوق برابر برای شهروندان) معتقد است، پروسه‌ی انتخابات و ارگان‌های انتخابی مثلاً مجالس سراسری و محلی و انجمن‌ها و شوراهای دیگر نهادهای مدنی نیز می‌بایست در چارچوب وجود يك فضای آزاد و پرجنب و جوش فکری/برنامه‌ای عمل کنند و در اخذ تصمیم‌گیریها و اجرا و نظارت بر آنها نقش ایفا نمایند. در واقع بر مبنای وجود دموکراسی سیاسی و انتخابات آزاد است که علیرغم مقاومت‌ها و تهاجمات ضد‌مردمی از طرف سرمایه‌های جهانی، ارتجاع داخلی و نهادهای وابسته به آنها، توده‌های مردم و به ویژه کارگران، زحمت‌کشان و سازمان‌های آنها، در صورت تشکیل تجمع‌های صنفی، اجتماعی و سیاسی خود و شرکت خلاق در ارگان‌های انتخابی خواهند توانست که در حین مبارزه برای پیشبرد برنامه‌های برابری‌طلب و عدالت‌جویانه‌ی اقتصادی، به طور مستقیم و همچنین از طریق نمایندگان واقعی‌شان، خود حکومتی‌های محلی را به موازات ارگان‌های دموکراتیک سراسری بر پا نموده به تدریج با توانمندتر شدن در سطوح مختلف جامعه‌ی مدنی و سیاسی از اختیارات ارگان‌های قانون‌گذار، اجرایی و قضایی کاسته در جهت استقرار دموکراسی رادیکال یعنی حکومت واقعی مردم بر مردم قدم بردارند. برای نمونه، پدیده‌ی شوراهای شهر و روستا که در تاریخ ایران از اوان مشروطیت به بعد، حداقل به عنوان يك الگوی دموکراتیک برای سازمان‌های سیاسی جامعه، مطرح بوده است؛ می‌تواند از جمله نهادهای انتخابی باشد که در صورت وجود ارتقاء آگاهی، شناخت و مشارکت مستقیم توده‌های مردم، به تدریج بخش‌هایی از اتوریته‌های حکومت مرکزی را به خود انتقال داده، در جهت توانمند نمودن توده‌ها موثر واقع شود. نمونه‌های مجالس، انجمن‌ها و کمیته‌های هدایت‌کننده در

بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران

به مناسبت پیام تبریک دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران در ارتباط با انتخاب مجدد جرج بوش

اخیراً پیام تبریکی از سوی آقای مصطفی هجری دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران خطاب به جرج بوش ارسال شده است. در این پیام، انتخاب مجدد وی به ریاست جمهوری آمریکا موجب خوشحالی مردم ایران بطور کلی و مردم کردستان بطور اخص قلمداد، و ابراز امیدواری شده است که وی در دور دوم ریاست جمهوری اش، یاری دهنده جدی مردم جان به لب رسیده ایران در سرنگونی حکومت تروریست و ضد آزادی و دموکراسی جمهوری اسلامی و برقرار کردن حکومتی دموکراتیک به جای آن باشد. این دعوت، بسیار فراتر از یک پیام تبریک تشریفاتی و دیپلماتیک است. دعوت از جورج بوش برای مداخله در تغییر حکومت ایران و برقراری حکومت جایگزین و برقراری دموکراسی، موضوع بسیار با اهمیتی است، که بخصوص با توجه به صف بندی های سیاسی که در حمایت یا مخالفت با مداخله آمریکا در تغییر رژیم در ایران به وجود آمده است، نمی توان به سادگی از کنارش گذشت. آیا دولت جورج بوش ناجی ملت های جان به لب رسیده از حکومت های دیکتاتوری و تروریست؛ و یاری دهنده به برقراری حکومت های دموکراتیک است؟

این حقیقتی غیرقابل تردید است که امیر یالیسم آمریکا در طول موجودیت خود و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، که به قدرت اصلی در اردوی امپریالیستی مبدل شد، بزرگترین نیروی ضدیت با دموکراسی و پشتیبانی از دیکتاتوری های ریز و درشت در چهار گوشه جهان، سازمان ده کودتاهای متعدد علیه حکومت های مستقل، ملی و مردمی و برپا کننده جنگ های بی شمار منطقه ای برای سرکوب جنبش های رهایی بخش، آزادیخواهانه، دمکراتیک و برابری خواه بوده است. آیا انتخاب جورج بوش به ریاست جمهوری آمریکا ماهیت امپریالیسم آمریکا را تغییر داده و آن را به یک نیروی طرفدار دموکراسی در سطح جهان مبدل کرده است؟ رویدادهای چهار سال گذشته عکس این را نشان میدهند! با گزینش جرج بوش به ریاست جمهوری آمریکا در سال 2000، خشن ترین، ضد دمکرات ترین و مرتجع ترین جناح طبقه حاکمه آمریکا قدرت سیاسی را در دست گرفت. محدود ساختن آزادیهای سیاسی و مدنی در داخل آمریکا؛ خروج از پیمان منع سلاح های هسته ای؛ عدم امضای قرارداد کیوتو (دفاع از محیط زیست)؛ عدم امضای قرارداد منع استفاده از سلاح های شیمیایی؛ پیگیری پروژه جنگ ستارگان؛ مخالفت با دادگاه بین المللی محاکمه متهمان به جنایت علیه بشریت؛ دخالت نظامی در هائیتی؛ حمایت فعال برای ساقط کردن

حکومت چاوز در ونزوئلا؛ و بالاخره جنگ علیه افغانستان و عراق برای کنترل منابع نفتی استراتژیک خاورمیانه به بهانه مبارزه علیه تروریسم، بخشی از ترازنامه سیاست های دولت بوش پسر در چهارساله اول ریاست جمهوری اش است؛ سیاست هایی که مخالفت بی سابقه مردم آگاه و جریانات دموکرات و آزادی خواه دنیا را (که تظاهرات صدها میلیونی 15 فوریه 2003 علیه تهاجم به عراق در سراسر جهان، مظهری از آن بود) برانگیخته است. با گزینش مجدد جرج بوش به ریاست جمهوری، موضع این جناح هر چه بیشتر تقویت شده و تردیدی نیست که گروه حاکم کنونی بردولت آمریکا سیاست های ضددمکراتیک و ضداجتماعی را در داخل و سیاست های ارتجاعی و جهانگسترانه در خارج را با شدت و قدرتی بیش از گذشته پی خواهد گرفت و این انتخاب مجدد، هیچ " جای خوشحالی" برای مردم جهان و مردم ایران باقی نمی گذارد.

نگاهی کوتاه به منطقه ای که در آن قرار داریم خود به بهترین شکل نشان دهنده سیاست آمریکاست. دفاع از امیر نشین های خلیج فارس که در آن ها استبدادهای قرون وسطایی برقرار است؛ دفاع از دیکتاتوری های سرکوبگر در خاورمیانه، از جمله حکومت نظامی پاکستان، که نه فقط دارای سلاح های هسته ای است، بلکه تکنولوژی و دستگاه های تولید آن را نیز قاچاقی پخش می کند؛ چشم پوشی از زرادخانه عظیم هسته ای اسرائیل و حمایت یگانه از دولت صهیونیستی و نژاد پرست اسرائیل و سیاست های نسل کشانه و آپارتایدی شارون که کشتار فلسطینی ها را به سیاست روزمره خود مبدل کرده است؛ دفاع از حکومت های کشورهای آسیای میانه، که در آن ها دیکتاتوری فاسد قبیله ای و خانوادگی برقرار است. دولت آمریکا به خاطر منافع سرشار نفتی انحصارات آمریکایی و به جنگ گرفتن کنترل انرژی، خلیج فارس و دریای خزر را مناطق امنیت ملی آمریکا تعریف کرده و با قلدری تمام تلاش می کند تا سیطره بی چون چرای خود را بر این مناطق حاکم سازد. بیهوده نیست که مردم جهان جنگ علیه عراق را نه جنگی برای نابودی سلاحهای کشتار جمعی (که یکی از دروغهای بزرگ همین دولت آقای بوش برای توجیه حمله به عراق بود) بلکه به درستی " جنگ نفت " نام نهادند! گذشته از صد هزار غیر نظامی (اکثراً زنان و کودکان) که در عراق توسط نیروهای اشغالگر و به بهانه مبارزه با تروریسم به قتل رسیده اند، کارنامه دوره اول حکومت بوش در باصطلاح " مبارزه با تروریسم " هم در برابر چشمان جهانیان قرار دارد. نه تنها دولت آمریکا پیش از یازده سپتامبر، خود از بانیان و پرورش دهندگان گروه های تروریستی و از جمله بن لادن بوده است، بلکه سیاستی هم که بعد از یازده سپتامبر تحت عنوان " جنگ علیه تروریسم" به پیش برده، بذر تروریسم را در سراسر جهان پخش، و زمین را برای رشد آن آبیاری کرده است. با توجه به این واقعیات عیان در مورد سیاست های امپریالیسم آمریکا بطور کلی و سیاست ها و کارنامه دوره اول ریاست جمهوری جورج بوش بطور اخص،

آوردن حکومت ها، یکی از میانی اساسی و ارکان پایدار دموکراسی است. این اصل تا کنون مورد قبول حزب دموکرات کردستان ایران هم بوده، و به این جهت، بعنوان یکی از اصول پایه ای و غیر قابل چشم پوشی، در قرارداد اتحاد عمل پایدار سیاسی که توسط حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران و سازمان ما به امضا رسیده و مبنای اتحاد عمل سیاسی ما برای دموکراسی قرار گرفته، قید گردیده است. مضمون این پیام تبریک، این اصل غیر قابل خدشه را بطور جدی زیر سنوال برده و سازمان ما را، هم از روی دفاع بی چون و چرا از حق مردم برای تعیین سرنوشت کشور، و هم بخاطر پایبندی به قرارداد اتحاد عمل پایدار سیاسی، ملزم به واکنش و پرسش می کند.

سازمان ما از بدو تاسیس خود به طور قاطع از حقوق ملی خلق های تحت ستم ساکن ایران برای تعیین سرنوشت خود دفاع کرده و در این کشور چند ملیتی، آن را یکی از شرایط حیاتی و اساسی برای دموکراسی دانسته و می دانند. اما وجه عمومی تر این حق تعیین سرنوشت، حق بنیادی مردم ایران در تعیین نظام سیاسی کشور بدون دخالتگری قدرت های خارجی و به ویژه قدرت های امپریالیستی و در راس همه آن ها امپریالیسم آمریکا است. بدون این شرط اساسی، دموکراسی و حاکمیت مردم معنایی نخواهد داشت.

در طی بیش از بیست سال، رابطه ای دوستانه میان سازمان ما و حزب دموکرات کردستان ایران در چهارچوب همکاری علیه استبداد مذهبی، دفاع از حقوق ملی خلق کرد و همه خلقهای تحت ستم کشورمان، و آزادی و دموکراسی برای ایران وجود داشته است. این همکاری ناشی از تعهد عمیق ما به حقوق ملی عموم خلق های ایران و از جمله خلق کرد، و اعتقاد حزب دموکرات کردستان ایران به پیوند ناگسستنی میان سرنوشت مسئله ملی و آزادی و دموکراسی در ایران بوده است. مضمون پیام اخیر دبیر کل حزب به جورج بوش، این اعتقاد را زیر سنوال قرار می دهد. اگر این پیام تبریک مبین چرخشی در سیاست حزب دموکرات کردستان ایران باشد، میتواند خسارات جبران ناپذیری به مبارزات دموکراتیک خلق کرد برای احقاق حقوق ملی و مبارزه سراسری مردم ایران برای دستیابی به آزادی و دموکراسی وارد سازد. ما ضمن ابراز نگرانی از عواقب جدی تداوم چنین سیاستی، از حزب دموکرات کردستان ایران انتظار داریم که دستیابی مردم عراق به دموکراسی و سرنوشت خلق کرد عراق را تنها با نقش آمریکا در سقوط صدام حسین نسنجد و چنین الگویی را با چشم پوشی بر همه جوانب و عواقب فاجعه بار مداخله امپریالیسم آمریکا در عراق، برای ایران و خلق کرد در ایران سرمشق قرار ندهد.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

ابراز خوشحالی دبیر کل حزب دموکرات ایران از جانب مردم ایران و از جمله مردم کردستان بخاطر گزینش مجدد جرج بوش و امیدواری به این که وی برای سرنگونی رژیم تروریست جمهوری اسلامی و برقراری حکومت دموکراتیک، به مردم ایران یاری کند، غیر قابل فهم و توجیه است. دخالت قدرت های امپریالیستی بطور عموم و امپریالیسم آمریکا بویژه، همانگونه که تجربه عراق به عریان ترین شکل خود نشان میدهد نه فقط دموکراسی و آزادی برای مردم ایران ببار نخواهد آورد بلکه حاصل آن، معماری یک دیکتاتوری دست نشانده، تاراج ثروتهای ملی، برپایی زندان هائی همچون ابوغریب، راه انداختن حمام خون و انقیاد نومستعمراتی ایران خواهد بود.

البته دولت آمریکا در حال حاضر در برخی موارد ظاهراً از جنبش های ملی خلق های تحت ستم حمایت میکند. اما این حمایت ظاهری دقیقاً برای پیشبرد مقاصد جهانگسترانه است و نه ابدأ بخاطر دفاع از دموکراسی و مخالفت با ستمی که بر آنان رفته است. دولت آمریکا از حقوق و مطالبات دموکراتیک خلق ها حمایت نمی کند، بلکه جنبش آنان را برای بی ثبات کردن حکومت های یاغی و نامطلوب مورد بهره برداری قرار می دهد. همانطور که در تفاوت برخورد دولت آمریکا با جنبش های کردستان عراق و ترکیه دیده میشود، نه هواداری از دموکراسی، یا مخالفت با تبعیض ملی و دفاع از حقوق خلق کرد، بلکه مصالح خود آمریکا و نیاز اش به بهره برداری از این جنبش ها در برابر حکومت های مرکزی است که معیار است. در عراق، دولت آمریکا با هدف به اشغال در آوردن کشور، سرنگون کردن صدام حسین، متلاشی کردن قدرت حزب بعث و سرهم کردن یک حکومت متحد آمریکا، از اپوزیسیون کرد که مخالف دیکتاتوری بعثی بوده به شکل مشروط حمایت کرده است. اما در ترکیه که بزرگترین جمعیت کرد در آن کشور زندگی میکند، با تمام قوا از سرکوب وحشیانه کردها توسط ارتش کمالیستی ترکیه پشتیبانی بعمل می آورد.

تضاد دول امپریالیستی و بویژه آمریکا با جمهوری اسلامی، واقعیتهایی است که نباید آن را نادیده گرفت و البته باید از آن برای تسهیل مبارزه با استبداد و استقرار دموکراسی بهره برداری کرد؛ اما این کار، بدون مقابله با اهداف ضد دموکراتیک و توسعه طلبانه آن ها، به ضد خودش تبدیل می شود و جنبش های آزادی خواهانه و دموکراتیک را به ابزار بهره برداری امپریالیستی تبدیل می کند.

موقعیت های تاکتیکی و گذرا هر چه باشند، شکی نیست که منافع دراز مدت و سرنوشت جنبش خلق کرد در ایران، با سرنوشت مبارزه برای آزادی و دموکراسی در ایران پیوند ناگسستنی دارد.

علاوه بر واقعیتهای تاریخی و تجربی در مورد سیاست های دولت آمریکا و بخصوص کارنامه چهارساله سیاه و خونین جورج بوش که بهیچوجه مؤید ادعاها و انتظارات مندرج در پیام تبریک نیستند، حق تعیین سرنوشت سیاسی کشور توسط خود مردم و مخالفت با مداخله دولت های دیگر در بردن و